مقاله پژوهشی

تحلیل تطبیقی گفتمان سبک شناسانه صوفیگری و عرفانهای کاذب

احمد فرشبافیان*، پریسا کریم‌پور

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

سال نوزدهم، شماره دهم، دی ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۲۸، صص ۱۹-۱

https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2027.19.8302

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

ضرورت و هدف: گسترش جریان‌های شبه‌معنوی و عرفان‌های نوظهور در دهه‌های اخیر، منجر به شکل‌گیری گفتمانی شده است که با بهره‌گیری از شگردهای زبانی و الگوبرداری از سنت‌های کلامی تصوف، سعی در بازتولید معنویتی غیر اصیل دارد. با بررسی آموزه‌ها و گفتمان صوفیگری و عرفانهای کاذب درمیابیم که به رغم تفاوت در خاستگاههای تاریخی و پایگاه معرفتی، هردو جریان در لایه‌هایی نظیر عقل‌گریزی، پیرمحوری، تقابل با شریعت و سلسله‌مراتب معنوی اشتراکاتی بنیادین دارند. این اشتراکات در برخی موارد سوءبرداشت از سنن دینی بوده که زمینه انحراف از عرفان ناب را فراهم آورده است.

یافته ها: این مقاله با تکیه بر مبانی اصیل عرفانی، تلاش دارد نشان دهد گسست میان طریقت بیانی و شریعت وحیانی چگونه منجر به شکل‌گیری عرفان منفی میگردد و این مهم را تبیین میکند که با ایجاد شکاف بین طریقت و شریعت نمیتوان انتظار وصول به حقیقت داشت. مسأله اصلی پژوهش، بررسی این پرسش است که عرفانهای کاذب چگونه ازطریق تقلید سبک شناسانه و بهره‌گیری از مولفه‌هایی چون قطب‌محوری و ابهام افکنی، به بازسازی ساختار تصوف میپردازند.

روش: پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی وتطبیقی و با بهره‌گیری از ابزار و منابع کتابخانه‌ای تلاش دارد تا با تبیین مشابهت‌ها و تفاوتها، تصویری روشن‌مند از نسبت میان عرفان اصیل اسلامی، صوفیگری و جریانهای معنویت‌گرای نوظهور ارائه دهد.

نتایج : نتایج حاکی از آن است که عرفان‌های کاذب، از فرم و ساختار کلامی صوفیه وام گرفته‌اند تا فقدان اصالت معرفتی خود را در پوششی از مبانی عرفانی پنهان سازند.

تاریخ دریافت: ۲۹ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ داوری: ۳۱ تیر ۱۴۰۵
تاریخ اصلاح: ۱۵ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۳۰ شهریور ۱۴۰۵

کلمات کلیدی:
گفتمان، عرفانهای کاذب، صوفیگری، عقل‌گریزی، شریعت ستیزی، سبک شناسی.

* نویسنده مسئول:
farshbafian@tabrizu.ac.ir
(+۹۸ ۲۱)

Nintenth year, Number Ten, Junuary 2027, Continuous Number 128, Pages: 1-19

Journal of the stylistic of Persian poem and prose
(Bahar-e- Adab)
Home page: https://www.bahareadab.com

ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

A Comparative Discourse-Stylistic Analysis of Sufism and Pseudo-Mystical Movements

A. Farshbafian*, P. Karimpour
Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 19 June 2026
Reviewed: 22 July 2026
Revised: 06 August 2026
Accepted: 21 September 2026

KEYWORDS
Discourse; Pseudo-mystical movements; Sufism; Rejection of reason; Opposition to sharia; Stylistics.

*Corresponding Author
✉ *farshbafian@tabrizu.ac.ir*
☎ (+98)

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: The expansion of quasi-spiritual and emerging mystical movements in recent decades has given rise to a discourse that employs linguistic strategies and draws on Sufi discursive traditions to reproduce an inauthentic form of spirituality. An examination of the teachings and discourses of Sufism and pseudo-mystical movements suggests that, despite differences in their historical origins and epistemological foundations, they share features such as the rejection of reason, spiritual master-centered authority, opposition to religious law, and spiritual hierarchies. In some instances, these similarities reflect misinterpretations of religious traditions that pave the way for departures from authentic mysticism. The central research question concerns how pseudo-mystical movements reconstruct Sufi structures through stylistic imitation and strategies such as spiritual pole-centered authority and deliberate obscurity.

METHODOLOGY: Using an analytical and comparative approach based on library research, this study examines similarities and differences among authentic Islamic mysticism, Sufism, and emerging spiritual movements. Drawing on Islamic mystical principles, it investigates how separating the spiritual path (*tariqa*) from revealed religious law (*sharia*) may produce a negative form of mysticism and undermine the attainment of ultimate truth (*haqiqa*).

FINDINGS: The analysis identifies parallels in discursive organization, spiritual authority, and the use of ambiguous language. Within the study's interpretive framework, the separation of the spiritual path from religious law constitutes a central departure from authentic Islamic mysticism.

CONCLUSION: The study concludes that pseudo-mystical movements borrow Sufi discursive forms and structures to conceal their lack of epistemological authenticity beneath the appearance of mystical foundations.

https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2027.19.8302

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
27	0	0

مقدمه

حقیقت، اصیل‌ترین و جاودانه‌ترین سرّ خلقت و هستی است. درطول تاریخ انبیا و اولیای الهی تلاشهای فراوانی درجهت رشد معنوی و پرورش عرفانی جامعه بشری داشته‌اند. دین اسلام، شاخصه‌های دستیابی به عرفان حقیقی را به نحو مطلوبی ترسیم نموده است و با این شاخصه‌ها در می‌یابیم که عرفانهای کاذب، نتیجه جدایی شریعت از طریقت است. اساس عرفان ناب و مثبت توسط پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) بخصوص امیرالمومنین علی(ع) شناسانده و پایه‌ریزی شده است. ازجمله ویژگیهای این عرفان میتوان به خدامحوری، عقلانیت، توحید، دوری از خودرایی، پرهیز از تفسیر به رای در امور دینی، عدم جامعه گریزی و... اشاره کرد که این موارد، نشانگر عرفانی پویا و پاکیزه به دور از هرگونه نفس‌پرستی و دنیاطلبی است.

در ابتدا، سیر و سلوک به صورت فردی بود و نظام خاصی مطرح نبوده تا تحت لوای آن، سالک طی طریق کند. اما درطول مسیر، آرمانهای الهی رهبران حقیقی عرفان، دستخوش تغییر گشته و از اهداف اولیه دورشد. ازینرو اسامی، قوانین و روشهای متفاوتی جایگزین شده و سالک ازخط اصلی خود منحرف گردید. اگر چنانچه هرفرد به احکام الهی و سنت پیامبر(ص) از ظن خود و با تفسیر به رای بنگرد، چنددستگی و ایجاد فرقه‌های متنوع ناگزیر است. آنجاکه پیر یا مرشد به جای حق، سالک را به سمت خویش بخواند خود را به جای هدف نشانده و تمام توجه رهرو به سمت او و خواست او میرود و بجای رسیدن به حقیقت و شناخت حق، امیال مرشد برآورده میشود. درحقیقت شخصی که باید همراه و دستگیر سالک باشد، خود تبدیل به هدف شده و هرآنچه او میخواهد و میپسندد روش و عقیده سالکان میشود که اصل انحراف درهمین نکته است؛ اینجاست که حق و حقیقت در این فضای غبارآلود، گم گشته و آلوده به تحریف میشود. چراکه قدرت تفکر و تشخیص نیز از سالک گرفته میشود و هرآنچه مرشد! بگوید و بخواهد برای او حجت است و رضایت و خواست اوست که به شرط رعایت، رهایی! و روشنایی! را به ارمغان می‌آورد. جاییکه پیر و استاد در جایگاه حق بنشیند، آن مسیر نادرست و آن هدف، معیوب و تصنعی است و جز ضلالت و بندگی غیرحق، آورده دیگری ندارد. نکته قابل توجه آن است که بسیاری از عرفانهای نوظهور، به‌ویژه در ظاهر و فرمهای سلوکی، مشابهت‌هایی با صوفیگری دارند. ازآنجا که عرفانهای نوظهور و مکتبهای نوین عرفانی نیز از اصول و قواعد دینی و الهی پیروی نمیکنند و به منظور مقبولیت درمیان قشر جوان امروزی، پیروان خود رااز دین حقیقی دور وگریزان میکنند؛ میتوان گفت هرآنچه تحت عنوان «عرفان» منجربه فاصله از دین شود و بااستفاده از ابزار فریبنده، توجیه و ایجاد شبهه، راه را برای هرگونه خطا و کجروی بازگذارد قطعاکاذب و منفی است، هرچند نام آن مقدس باشد و یا سابقه‌ای دیرینه داشته باشد.

رشد فزاینده جریان‌های معنویت‌گرای نوظهور در دهه‌های اخیر، چالشی نو در ساحت دین‌پژوهی و عرفان‌پژوهی ایجاد کرده است. این جریانها که عمدتاً فاقد ریشه‌های اصیل معرفتی و «مبتنی بر رویکردهای التقاطی و روان شناسی عامه‌پسند هستند در قالب آموزه‌هایی همچون خودشناسی، انرژی درونی، رهایی معنوی و سلوک فردی کوشیده‌اند بدیلی برای عرفان دینی ارائه دهند درحالیکه اغلب از شریعت فاصله‌گرفته، تجربه‌گرایی را مبنای صدق دانسته و با عقلانیت نقاد بیگانه‌اند» (خسروپناه، ۱۳۹۱ :۱۵). البته تذکر این نکته لازم است که ردپای عرفانهای کاذب و گروههای شبه معنوی رایج در جامعه امروز چه درکشور ما و جهان اسلام را باید درتفکر و تمدن لیبرال دموکراسی غرب و نیز مکاتیب غیرالهی و بشرساخته شرق دور جست و چون تلاش این تمدن و نظام برساخته از امیال انسانی قراردادن انسان آزاد و یله به جای خداست تمامی تلاشها الزاما در نفی عرفان حقیقی که بازشناخت حضرت حق است اتفاق می‌افتد. ازینرو تلاش میکنند انسان را از فطرت اصلی خویش که همانا خداجویی، شناخت

حق از باطل و گام نهادن در مسیر حق و حقیقت است منحرف نمایند تا مشغول به اموری حقیر و پیش پاافتاده گردد و فریاد خداخواهی و حق طلبی سرندهد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و رویکردی تطبیقی درپی بررسی شباهتهای گفتمانی و رفتاری عرفانهای کاذب با صوفیگری و تبیین تمایز آنها از عرفان ناب اسلامی است.

بیان مسئله

درطول تاریخ حیات بشر، ارتباط باخالق هستی و شناخت او از مهمترین مسایل انسانی و نیز مبحثی مورد مناقشه بوده است. اینکه هرفرد بنابه ظرفیت وجودی خویش بتواند به عالم ملکوت متصل شود و یا از دریای بیکران آن نَمی برگیرد همواره ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. «عرفان اسلامی اصیل–چه در ساحت حکمت متعالیه و چه در سلوک عملی– عرفانی عقل‌پذیر، همواره مبتنی بر توحید ناب، تبعیت از شریعت، و تهذیب در چارچوب وحی بوده که اساس آن قرب الهی و عبودیت تام در بستر قرآن و سنت استوار است» (حائری یزدی، ۱۳۷۷: ۴۷). درمیان مسلمانان سالک به تبعیت از پیامبر اکرم و اولیای دین به پیراستن روح و دل از زنگارهای دنیوی میپرداخت و سیره آنان را برای طی طریق، الگوی خود میدانست. اما پس از مدتی، سلوک از اصل خود دورگشت و شکل جمعی به خود گرفت. هنگامیکه نظام خانقاهی شکل گرفت و صوفی‌پروری آغاز شد هدف غایی به جای شناخت اسما و صفات پروردگار، انجام فرامین پیر خانقاه بود، لذا سالک از مسیر معرفت ناب و عرفان مثبت منحرف شد و راه مقصود گم گشت. در دهه‌های اخیر، علاوه بر بازتولید این انحراف در قالب فرقه‌ها یا به اصطلاح عرفانهای نوظهور با پدیده‌ای مواجهیم که غیر از کالاشناسی معنویت نمیتوان نامی بر آن نهاد. این جریانها با استفاده از ابزارهای فریبنده زبانی از راهبرد ابهام‌آفرینی و شبهه‌سازی بهره میگیرند تا مرزهای بین حقیقت و تخیل و توهم بر مخاطب مخدوش شود و بدین وسیله راه انحراف از مسیر شریعت و تعلیق احکام الهی را هموار میکنند. این جریانها غالباً بر عناصر روان‌شناسی مثبت‌نگر، سلوک بدون تکلیف، و معنویت تجربی تأکید دارند و در پوشش‌هایی از واژگان عرفانی و گاه با استفاده از مفاهیم برگرفته از سنت‌های دینی به دنبال مشروعیت بخشی به خود هستند. بنابراین ضرورت دارد تا در یک تحلیل تطبیقی، نسبت میان عرفانهای نوظهور با صوفیگری تبیین شود و خطوط تمایز آن‌ها با عرفان اصیل اسلامی به‌روشنی بازشناسی گردد.

تحلیل سبک‌شناسانه این فرقه‌ها نشان میدهد که آنها با تقلید صوری از الگوهای سلوکی و اصطلاحات صوفیگری سعی در مشروعیت‌سازی دارند. هدف از این تقلید، جذب مخاطبانی است که ضمن مُدپرستی و دین‌گریزی به دنبال تجربهٔ معنوی بدون هزینه و تکالیف شرعی هستند. بنابراین پژوهش حاضر درصدد بررسی این الگوهای گفتمانی است تا مرز میان عرفان شریعت‌محور و عقلانی(مثبت) و عرفان خودمحور و ابهام‌آلود(منفی) را به عنوان دو گفتمان متضاد نشان داده و تبیین نماید. از منظر مطالعات ادبی، «عرفان اصیل مجموعه‌ای از گزاره‌های شهودی است که بایستی در شاکلهٔ دو سویهٔ عقل و وحی تفسیرشود تا از لغزش به سوی اباحیگری مصون بماند. با این وجود، در سیر تاریخی تصوف و به تبع آن در فرقه‌های شبه‌معنوی، نوعی باطنی‌گری افراطی پدید آمده است که در آن یافته‌های توهمی شخصی بر عقل غلبه میکند و منجر به حذف معیارهای شریعت میشود» (مطهری، ۱۳۷۰ :۵۱). رهبران فرقه‌های نوظهور و عرفانهای کاذب با تلفیق هوشمندانه عناصر روان‌شناسی مثبت‌نگر، معنویت تجربی و واژگان کلیدی عرفانی در پی ایجاد پوسته‌ای مشروع برای اهداف غیرمعنوی خود هستند. بر این اساس سؤال محوری این پژوهش بر این است که چگونه این جریانها با تقلیل ارزش مفاهیم متعالی به قواعد عامه‌پسند و روان‌شناسانه، زبان اصیل عرفانی را تحریف میکنند؟ این مقاله با رویکردی انتقادی به بررسی این مسأله میپردازد

که چگونه حذف شریعت از ساختار جملات و جایگزینی آن با انسان‌محوری افراطی، منجر به شکل‌گیری یک سبک بیانی فریبنده، غیرمتعهد و در نهایت، اباحیگرانه میشود؟ این پرسش به هدفی بنیادین در زمینه صیانت از معنویت اسلامی، مبارزه با تحریف‌های مدرن و تنویر فضای معرفتی جامعه پاسخ خواهد داد. عرفانهای نوظهور با تأکید بر تجربه‌گرایی بی‌ضابطه، انسان‌محوری افراطی و تقلیل مفاهیم معنوی به قواعد عامه‌پسند موجب انحراف از مسیر سلوک حقیقی و تهدیدی برای دینداری در جامعه اسلامی محسوب میشوند. این فرقه‌های انحرافی در دهه‌های اخیر به یکی از جریان‌های معنویت‌گرایی مدرن بدل شده‌اند که با بهره‌گیری از آموزه‌های التقاطی و روشهای غیرسنتی، تلاش میکنند خلأ معنوی انسان معاصر را پرکنند. این مقاله با رویکردی انتقادی و تحلیلی، به بررسی محتوای معرفتی، روش‌های تربیتی و گفتمان این جریانها می‌پردازد و با تکیه بر مبانی عرفان اسلامی، شاخصه‌های اصلی این پدیده را تبیین مینماید.

پیشینه پژوهش

در بررسی منابع پیشینی پژوهش، تقابل میان زبان اصیل عرفانی و زبان‌های تحریف‌شده شبه‌معنوی، پژوهشهایی به مقوله عرفانهای کاذب و نوظهور پرداخته‌اند عموما فرقه‌ها و مکتب‌های عصرحاضر و جریان‌های شکل گرفته در جامعه امروزی را بررسی و ریشه‌یابی کرده‌اند و چرایی و چگونگی و نحوه بهره‌گیری از زبان خاص در نحله‌های جدید را که با عناوین مختلف در جای‌جای جهان سربرآورده‌اند مورد بررسی قرارداده‌اند. مکتب‌هایی که به جای راهنمایی انسان به سمت اصل دین و ارتباط حقیقی با پروردگار، قواعد خاصی به ویژه در سبک زبانی و بیانی برای شبیه سازی با عرفان پیش روی پیروانشان قرارمی‌دهند تا به منظور رسیدن به اهداف مدنظرشان و با افزایش تعداد مریدان، خودرا در بالاترین نقطه توجه، قدرت، ثروت و... قرار دهند و به خواست نفسانی خود برسند. وجه مرجح ما در پژوهش حاضر واکاوی انحراف صوفیه از مسیر اصلی عرفان حقیقی از طریق بررسی نقاط مشترک آن با عرفان منفی و کاذب و همچنین تبیین شباهتهای این انحراف با عرفانهای نوظهور که در اثر دوری ازشریعت اصیل الهی پدیدآمده‌اند میباشد. متاسفانه آنچه در پیشینه پژوهشی موضوع یافت نمیشود یک تحلیل تطبیقی جامع است که همزمان از سبک‌شناسی و تحلیل گفتمان برای رسوا کردن محاکات زبانی عرفانهای کاذب از صوفیگری استفاده کند. بنابراین، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از مبانی نظری ذکر شده در پیشینه، درصدد است تا این شکاف پژوهشی را پرکرده و به صورت عملی نشان دهد که چگونه فرم صوفیانه در خدمت محتوای اباحیگرانه قرار میگیرد.

-محمدرضا شفیعی کدکنی(۱۳۸۶) در کتاب «زبان شعر در نثر صوفیه» به تحلیل ساختار زبانی، استعاره‌های متناقض و نحوه بیان تجربیات عرفانی پرداخته است» شفیعی کدکنی در تحلیل سبک صوفیه، بر نقش استعاره و دال‌های شناور در انتقال تجربیات شهودی تأکید دارد. وی توضیح میدهد که سبک صوفیه نه به مثابه ابزاری برای سلطه، بلکه به عنوان راهی برای «فنای گوینده» و رسیدن به حقیقت مطلق تبیین شده است.

-عبدالحسین خسروپناه(۱۳۹۱) در اثر خود «عرفان‌های نوظهور» به بررسی جریان‌های معنویت‌گرای نوظهور می‌پردازد که ریشه در نیاز انسان معاصر به معنویت دارد ولی در مسیر ارائه معنویت، از اصول و مبانی اصیل اسلامی فاصله گرفته‌اند. وی به‌طور تفصیلی جریان‌هایی مانند اوشو، یوگا، اکنکار و ساینتولوژی را تحلیل کرده است. او در تحلیل‌های خود بر جایگزینی شریعت با انسان‌محوری در گفتمان‌های نوپدید تأکید دارد.

-سیدمهدی حسینی(۱۳۹۸) در کتاب «معنویت‌های نوظهور و عرفان اسلامی» بر رویکرد مقایسه‌ای میان معنویت‌های نوظهور و عرفان اسلامی تمرکز دارد و تلاش میکند با بررسی آموزه‌ها و سلوک هر دو و نیز سبک بکارگیری زبان، تفاوت‌های بنیادی را روشن سازد.

-محمدحسین صدر(۱۳۹۵) در مقالهٔ «مقایسه عرفان اسلامی و تصوف با تأکید بر سلوک عملی» به مقایسه بین عرفان اسلامی شیعی و تصوف سنتی میپردازد. وی معتقد است که گرچه برخی از آموزه‌های ظاهری تصوف ممکن است با عرفان اسلامی مشترک به نظر برسند، اما تفاوت‌های بنیادین در روش سلوک، هدف و رابطه با شریعت وجود دارد.

-علیرضا میرباقری(۱۳۹۹) در پژوهش خود با عنوان «نسبت تصوف با عرفان‌های نوپدید» به بررسی مباحث مربوط به شباهت‌ها و تفاوت‌های صوفی‌گری با عرفان‌های کاذب معاصر میپردازد. وی با تحلیل تاریخی و معاصر، برخی وجوه مشترک مانند تجربه‌گرایی، کشف‌های رازآلود با استفاده از شگردهای زبانی و نوعی رهایی از شریعت را مطرح می‌کند. هرچند این اثر بیشتر به صورت اجمالی است ولی پایه مناسبی برای توسعه پژوهش‌های تطبیقی فراهم میسازد.

-حسین بابازاده مقدم(۱۳۹۰) درمجله گرداب، طی مقاله‌ای باعنوان«عرفانهای کاذب، از ادعای کرامت تا جادوگری» به بحث درمورد مبانی و ویژگیهای عرفانهای کاذب پرداخته است.

-نرگس رحیمی و صغری صالحی(۱۳۹۱) درمقاله‌ای باعنوان«عرفان حقیقی و عرفانهای کاذب» به مقایسه و بازشناسی عرفان حقیقی و عرفانهای نوظهور پرداخته‌اند و مهمترین فرقه‌های نوظهور را معرفی کرده‌اند. این پژوهش در نشریه معرفت چاپ شده است.

-حسین شریفی(۱۳۸۹) مقاله «درآمدی برعرفان حقیقی و عرفانهای کاذب» را درمجله خلق به چاپ رساند و در آن تفاوتهای میان عرفان مثبت و منفی را بیان کرد و پس از تبیین ویژگی هرکدام از آنها درمورد تصوف و عرفان سخن به میان آورده است.

-«بازشناسی عرفان حقیقی از عرفانهای کاذب» مقاله‌ای است که در نشریه معرفت چاپ شده است. این مقاله برگرفته از درس اخلاق علامه محمدتقی مصباح(۱۳۹۴) می‌باشد. عرفان ناب و حقیقی موضوع مطرح از زبان علامه است و کاربردهای ناصحیح ازاین واژه نیز مورد عتاب قرارگرفته است.

مبانی نظری

عرفان راه رسیدن انسان به حق و کمال نهایی را با پافشاری بر شهود، بیان میدارد و برنامه‌هایی عملی و کاربردی را برای نیل به این مقصود به او معرفی میکند. مقصود ازعرفان در معنی کلی‌اش «احساس دغدغهٔ درونی بشری در این جهان طبیعی است. بطوریکه هرکس آن دغدغه را ندارد معلوم میشود که هنوز وارد عرصهٔ نوعیت انسان نشده است فقط دمش افتاده و موهایش ریخته است و الاّ امکان ندارد که انسان درزندگی مادی و این جهانی و دررابطه با این آسمان و این طبیعت احساس اضطراب نداشته باشد» (شریعتی،۱۳۷۷ :۶۱). بنابراین میتوان عرفان را اینگونه تعریف کرد: «عرفان با پافشاری برکشف و شهود راهی را برای شناخت و رسیدن به خداوند متعال و کمال نهایی پیش رو میگذارد و بعبارتی رسیدن به لقای الهی و مقام قرب الی الله و درک درجات بالای محبت و معرفت خداوند است» (تکمیلی‌آذر، ۱۳۹۵: ۵). ازنظر عارف، کمال انسان به این نیست که صرفا درذهن خود تصویری از هستی داشته باشد بلکه به اینست که با قدم سیروسلوک به اصلی که از آنجا آمده است بازگردد و دوری و فاصله را با ذات حق ازبین ببرد و دربساط قرب ازخود فانی شده و به او بازگردد (مطهری، ۱۳۸۵ :۸۱). به این ترتیب عرفان اسلامی اصیل مجموعه‌ای از آموزه‌ها و روش‌هاست که در چهارچوب متون مقدس اسلام(قرآن و سنت) تعریف شده و هدف آن کسب معرفت حقیقی و قرب به خداوند از طریق عمل به شریعت و تعقل است (طباطبایی،۱۳۷۰ :۹۷). این نوع عرفان مبتنی بر سه رکن اصلی است: وحی، عقل و شریعت. وحی به عنوان منبع

اصلی معرفت، عقل به عنوان ابزار فهم و تحلیل آموزه‌ها، و شریعت به عنوان چارچوب عملی و اخلاقی. عرفان اسلامی اصیل تأکید دارد که تجارب عرفانی باید در چارچوب عقلانیت و شریعت تفسیر و ارزیابی شود و هرگونه تجربه که با این دو در تعارض باشد مردود است (غزالی، ۱۳۸۵: ۹۸).

در تعریف تصوف نیز میتوان گفت: صوفیگری بعنوان «جنبشی درون‌دینی، بر روش‌های عملی سلوک عرفانی تاکید دارد که شامل ذکر، مراقبه، ریاضت و تبعیت از مرشد است»(کورانی،۲۰۱۰ :۱۵۱). این جنبش دارای تنوعی از «مکاتب و فرقه‌ها است که در برخی موارد آموزه‌ها و روش‌های آن‌ها از حدود شریعت فراتر رفته است»(همایی، ۲۹:۱۳۷۵). صوفیگری ویژگیهای رفتاری و تجربی خاص خود را دارد که با عرفان در موارد معدودی مشترک و در بسیاری موارد متفاوت است، به ویژه در نحوه برخورد با احکام شرعی و نقش عقل در فهم تجربه عرفانی. شاید بتوان گفت به تعداد صوفیانی که پیدا شده‌اند به همان تعداد نیز برای تصوف تعریف بیان شده است. به همین دلیل است که شهاب الدین ابوحفص عمرسهروردی در کتاب عوارف‌المعارف میگوید: «اقوال المشایخ فی ماهیۀ التصوف تزید علی الف قول: سخنان مشایخ عرفانی درتبیین حقیقت تصوف افزون بر هزار قول است اما هرچند الفاظ گوناگون است معانی بهم نزدیک می‌باشد» (سهروردی،۱۳۶۴: ۴۰).

زبان عرفان، صرفاً ابزاری برای انتقال مفاهیم یا تبادل اطلاعات نیست بلکه زبانی است که در پی ایجاد یک تجربه وجودی و تحول در نظام ادراکی مخاطب است؛ به صورتیکه کلام در اینجا، نه به عنوان توصیف حقیقت، بلکه به مثابه تجلی حق و حقیقت عمل میکند. درطول تاریخ، انبیا و اولیای الهی با بهره‌گیری از زبان و آموزه‌های وحیانی، شاخصهای عرفان اصیل را بر پایۀ خدامحوری، عقلانیت و تعبد زبانی پایه‌ریزی کرده‌اند. در این الگو، زبان همواره در جایگاه بندگی قرار دارد و هرگونه تعبیر، در خدمت اثبات عبودیت انسان در برابر خالق است. درواقع در عرفان اصیل، زبان تلاش میکند منِ مادی را به نفع حق به حاشیه براند تا مسیر وصال هموار گردد. اما در مقابل این نظم معنایی، شکل‌گیری جریانها و فرقه‌های انحرافی همواره با تغییر در سبک بیانی و جدایی از زبان عبودیت همراه بوده است. در این جریان‌ها تحول در سبک پیش از تحول در معتقدات رخ میدهد به گونه‌ای که پیر یا مرشد(قطب) در تصوف و استاد در عرفانهای کاذب، از جایگاه یک راهنما به جایگاه مرکز ثقل متن منتقل میشود. «در این نقطه، کلام پیر دیگر بازتابی از کلام حق نیست بلکه جایگزین آن میگردد و درواقع انحراف سبک‌شناسانه زمانی آغاز میشود که زبان از حالت اشاره به حق، به حالت تمرکز بر ذات گوینده و معرّف او تغییر جهت دهد»(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶ :۳۷). این جابجایی در ساختار کلام باعث میشود مخاطب بجای توجه به سیره الهی، جذب شهرت و چیرگی زبانی رهبر جریان شود. شیوۀ بیان عرفانهای کاذب مبتنی بر کلمات معنوی سطح عام و شبه‌علمی مانند کوانتوم، کارما، هاله، انرژی، آگاهی، کیهان و چاکرا و... است درحالیکه تصوف از واژگان سنتی ادبی همچون سماع، فنا، خرابات، خرقه و خانقاه استفاده می‌کند. اما هردو در تلاش برای تقلیل اصطلاحات ناظر به تکلیف و شریعت به ویژه درحوزۀ احکام شرعی و ترفیع جایگاه اصطلاحات ناظر به رهایی و لذت درونی مشترک عمل میکنند. در هردو گفتمان غلبه با ساختار دستوری قوی است زیرا تلاش میشود در تحلیل نحوه چیدمان جملات، روابط قدرت در کلام نمایان شود؛ یعنی جملاتی امری که بدون هیچ استدلالی از قبل اثبات شده است. بهره‌بردار(مرید) در پذیرش بیان دستوری این متون همواره در جایگاه انفعال و قطب در جایگاه فاعل مطلق است و با توجه به عدم توجه به بنیانهای اندیشه‌ای و فکری، این ساختار دستوری، سامانۀ فکری مرید را به سوی قبول بی‌چون و چرای خرافات، جهت‌دهی میکند.

در این گفتار، مبانی نظری بر تلفیق دو حوزه سبک‌شناسی و تحلیل انتقادی گفتمان استوار است. در این دیدگاه

سبک، صرفاً گزینش زیبایی‌شناسانه کلمات نیست بلکه بازتابی از چهارچوب اندیشه‌ای و معرفت شناسی حاکم بر کلام است. متون عرفانی و شبه‌عرفانی به دلیل ماهیت شهودی و پیش‌رونده خود، بستر مناسبی را برای بررسی لایه‌های پنهان گفتمانی ازطریق تحلیل تطبیقی فراهم می‌آورند. ذیلا به برخی از محورهای مبنایی مربوط به موضوع تطبیقی دو جریان صوفیگری و عرفانهای کاذب میپردازیم:

***جایگزینی محورها:** در عرفان اصیل اسلامی محور مرکزی، «الله» و «توحید» است. تمامی نشانه‌های دیگر مانند سلوک، شریعت، پیر و معرفت در ارتباط با این محور مرکزی کسب معنا میکنند اما در عرفانهای کاذب و تصوف انحرافی، یک کجروی گفتمانی رخ میدهد. محور مرکزی از خدا به خود یا قطب تغییر می‌یابد. در این حالت، معنویت به یک محور متغیر شناور تبدیل میشود، محوری که از منبع وحیانی تهی شده و رهبران فرقه متغیرهای دلخواه مانند انرژی، آرامش روانی، خلسه یا اطاعت محض را به آن تحمیل میکنند. درواقع آنها یک نوع تجربه‌گرایی را بجای تعبدگرایی تبلیغ می‌کنند. بنابراین همانگونه که مشاهده میشود در این عرفانها، دینی دیگرکه همان «پیروی از ندای درونی و رفتار استاد» میباشد جایگزین دین سنتی فرد میشود و بر این امر تاکید میشود که رابطه با خداوند یک رابطه صرفا قلبی است و نیازی به پیروی از آداب و شریعت خاصی ندارد»(فراهانی،۱۳۹۷ :۱۰). «برخی از عارف‌نمایان که عرفانشان ظاهری و منفی است، معتقدند وقتی سالک به مرتبه‌ای برسد که قطب شود از خطاب امرونهی الهی بیرون می‌آید. این عارف‌نماها اولاً احکام شریعت را برای تازه‌کاران میدانند، ثانیاً معتقدند شریعت نردبان رسیدن به مقامات معنوی است و بعد از آن، احتیاجی به شریعت نیست. عرفان مد نظر این آیین‌های انحرافی معمولا راحت‌طلبی، سرخوشی، شریعت‌زدایی، منطق‌گریزی و خداحافظی با احکام الهی و درحالتی نیز بی‌تفاوتی اجتماعی را تبلیغ میکند»(خسروانی ،۱۳۹۶: ۹).

***تقلید صوری در سبک گفتاری:** عرفانهای کاذب برای کسب مشروعیت در جوامع دینی، از سبک کلامی تصوف مرسوم تقلید میکنند.(شفیعی کدکنی،۱۳۸۶ :۱۲۳) بررسی ساختار نثر صوفیه تبیین میکند که زبان تصوف به جای ابلاغ منطقی، بر تأثیر عاطفی و هنری استوار است. رهبران جریان‌های نوظهور با درک این ویژگی سبک شناسانه، سعی می کنند از دو راه:

- الگوبرداری از استعاره‌ها، شطحیات و ساختارهای مبهم صوفیه.
- بازتولید عقل‌گریزی تصوف، مخاطب را در سرگردانی فهم نگهداشته و آنها را از سنجش عقلانی گزاره‌های خود بازدارند.

***انحراف از شریعت به اباحیگری:** از منظر سبک‌شناسی تأویلی، انحراف از شریعت در سه مرحله زبانی اتفاق می‌افتد:

الف. مرحله هرمنوتیک افراطی: گذار از لایهٔ ظاهری متن وحیانی به باطن‌گرایی بدون ضابطه.

ب. مرحله تقلیل دلالت: ادعای اینکه شریعت نردبان است و پس از وصول، ساقط می‌شود.

ج. مرحله اباحیگری بیانی: ابداع مناسک جدید زبانی و عملی خارج از چارچوب عقل و وحی؛ مانند سماع تصوف متأخر یا رقص‌های مدیتیشن عرفانهای کاذب.(پالمر، ۱۳۸۷ :۱۰۲)

بحث:

سبک‌شناسی

گفتمان عرفان اسلامی اصیل

در بررسی سبک‌شناسانه، عرفان نه تنها یک تجربه قلبی بلکه یک نظام نشانه‌شناسی است که ازطریق کشف و

شهود در بستر زبان تجلی می‌یابد. با این توصیف ساختار سبک شناسانه عرفان به شرح زیر قابل توجیه است:
تحلیل واژگانی عرفان: واژه عرفان در سبک‌شناسی به معنای عبور از زبان لایعقل به زبان معرفت است (دهخدا،۱۳۶۱: ذیل واژه) در این سبک، واژگان حول محور خودشناسی برای وصول به خداشناسی (انصاریان،ج۱، ۱۳۶۸ :۹) انتظام یافته‌اند.

ساختار بیانی عارف: از منظر ابن‌سینا در نمط نهم اشارات، عارف دارای سبکی بیانی است که همواره متوجه قدس جبروت است. این توجه در زبان به صورت استمرار نور حق در سرّ عارف تجلی میکند(ابن‌سینا، ۱۳۷۵: فصل۲). در سبک‌شناسی این متون، کلمات دارای بار وجودی هستند و از تفسیر به رأی که منجر به هرج و مرج زبانی می‌شود، پرهیز میگردد.

ساختار کلامی: عرفان اسلامی برخلاف اخلاق که ساکن است، دارای سبکی پویا و متحرک است (مطهری، ۱۳۸۵ :۷۸). این پویایی در نحو کلام به صورت ترسیم منازل و مراحل ظاهر میشود که نشان‌دهنده یک ساختار نظام‌مند آموزشی است.

گفتمان صوفیگری

گفتمان صوفیگری در مقام یک جنبش درون‌دینی دارای سبک بیانی ویژه‌ای است که بر ذکر، مراقبه و تبعیت از مرشد استوار است. تغییر تصوف از نهضت به نظام و دوری از اصول اولیه، تشکیل فرقه‌های مختلف با پیر مخصوص بخود، ایجاد خانقاهها و انجام اموری متفاوت با دین، منجر به بدعتها و اموری با سبک و سیاق غیردینی و اشاعه خرافه‌ها بمنظور مقدس‌نمایی صوفیان و اعمال غیرمتعارف آنان شد. این سبک را با ویژگیهایی خاص می‌بینیم:

تکثر بیانی: سهروردی در عوارف‌المعارف به تکثر تعاریف تصوف (بیش از هزار قول) اشاره میکند که نشان‌دهنده سیالیت سبک‌شناسانه در این جریان است(سهروردی، ۱۳۶۴ :۴۰). معروف کرخی سبک تصوف را یافتن حقایق و یأس از خلق میداند. در اینجا سبک‌شناسی واژگانی بر تقابل میان حق و خلق متمرکز است.

نشانه‌شناسی قطب: یکی از شاخص‌ترین عناصر سبک‌شناسانهٔ صوفیه، حضور واژه قطب به عنوان محور مرکزی گفتمان است. در این سبک تمام فیوضات بیانی و معرفتی به دامن قطب چنگ میزنند و این امر منجر به شکل‌گیری یک زبان قطب‌محور میشود (مصباح یزدی، ۱۳۹۰ :۳۲).

گریز از شریعت: از منظر سبک شناسی، شریعت قواعد دستوری و طریقت، نحو کاربردی عرفان است. هرگونه تلاش برای جداکردن این دو، چنانکه در عرفانهای کاذب دیده میشود منجر به ایجاد یک زبان بی‌مبنا میگردد. عرفان اصیل معتقد است که بدون رعایت آداب شریعت، هیچ شهودی اعتبار سبک‌شناسانه ندارد (ابن‌عربی، ۱۳۷۸ :۴). با این حال یکی از وجوه تمایز مهم صوفیگری سنتی از عرفان اسلامی، انقطاع یا تضعیف نسبت آن با شریعت و عقلانیت دینی است درحالیکه عرفان اسلامی، بنیاد معرفتی خود را بر قرآن، سنت و عقل بنا می‌نهد (طباطبایی،۱۳۷۰ :۶۳).

تحلیل تقابلی: عرفان مثبت و منفی

تمایلات عرفانی، اصیل‌ترین تمایلات آدمی است چراکه مبتنی بر فطرت و روح الهی اوست. ازینرو او بدنبال گم‌گشته‌ای میگردد. میتوان گفت عرفان حقیقی تلاشی است برای رسیدن به عالیترین مقامی که برای یک انسان ممکن است. «عرفان که همان ایمان عمیق است، شدیداً به عالم غیب وابسته است. معرفت عرفانی، معرفتی باطنی است که موضوع آن باطن دین است. از آنجا که در عالم، حقایقی غیبی وجود دارد باید مجاری باطنی معرفت را در وجود خودمان پرورش دهیم تا بتوانیم با باطن عالم ارتباط برقرارکنیم. عرفان آن وجه معنوی و باطنی دین

است که از راه شهود شناخته میشود» (فنایی اشکوری،۱۳۹۰: ۸۵). در عرفان ناب، تزکیه نفس و تهذیب اخلاقی مبنای سلوک است. قرآن در سوره شمس میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا»(آیات ۹-۱۰) از این آیه به‌روشنی برمی‌آید که تهذیب باطن پیش‌نیاز فلاح و رستگاری است. از نگاه عرفان اسلامی، معرفت حقیقی خداوند صرفاً از طریق شهود فردی حاصل نمیشود، بلکه نیازمند آمیزه‌ای از شریعت، عقلانیت و الهام الهی است. وجه دیگر عرفان اسلامی، حفظ پیوند ناگسستنی با عقل و اجتناب از شطح‌گرایی است. چنان‌که قرآن بارها اهل تفکر را مورد خطاب قرار میدهد: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (روم: ۲۱) و نیز «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۴۴). صاحبنظران این عرصه بخصوص در عصر معاصر، عرفان اسلامی را به دوگونه مثبت و منفی تقسیم میکنند. عرفان مثبت همان عرفان پویا و کاملی است که معرف عرفان درون‌دینی است؛ همان عرفان که عصاره و باطن دین است. این نوع عرفان حقیقی ارتباطی ناگسستنی با اسلام ناب دارد و درکنار دین، همراه با دستورات دینی به رهایی بشر میپردازد. این نوع عرفان متعهد و جامعه‌گرا همان عرفان اصیلی است که درمکتب شیعه پرورش میابد. اما عرفان منفی همان عزلت‌نشینی و عرفان خشک و یکجانبه نگری است که تنها به رهایی فرد می‌اندیشد و محوریت آن بر تک‌بعدی بودن و عروج شخصی است. عرفانی که باطن دین میدانیم، مکتب و مسلکی رقیب دین نیست، بلکه عرفان عقلانیت، زندگی اجتماعی، کار و مسئولیت است. در این عرفان، دیرنشینی و انزوای دائم یا درازمدت، بیکاری، مسئولیت ناپذیری، و خروج از عرف دین‌داری که همانا مولفه‌های عرفان منفی هستند جایی ندارد. «عارف ممکن است مدرس، محقق، تاجر، نظامی، ورزشکار، آهنگر، و مانند آنها باشد. عرفان تعطیل زندگی دنیوی نیست بلکه نگاهی دیگر به زندگی است. سلوک عرفانی در متن زندگی است. عارف کسی است که درهمه حال به یاد خداست، بدون اینکه اختلالی درکارهایش لازم آید. عارف نیز مانند غیرعارف میخورد، می‌آشامد، با مردم معاشرت میکند، ورزش و مطالعه میکند اما همهٔ اینها را وسیله‌ای برای تحصیل قرب الهی بکار میگیرد و دل به یار و دست به کاراست» (فنایی اشکوری،۱۳۹۰: ۸۸). برای تطبیق دو جریان مورد بحث به جد میتوان گفت که تقسیم‌بندی عرفان به مثبت و منفی درواقع یک تقسیم‌بندی سبک شناسانه بر اساس نسبت متن با واقعیت است که با مشخصه های خاص خود تبیین میشود.

عرفان مثبت و جامعه‌گرا دارای ویژگی‌هایی چون عقلانیت، مسؤولیت‌پذیری و پیوند با شریعت است. در اینجا عقل ناظر کلام است تا مکاشفه به وسوسه زبانی تبدیل نشود (طباطبایی، ۱۳۷۰ :۲۹). کلام عارف در این سبک، شفاف و منطبق بر اصول توحیدی است. عرفان مثبت همان عرفان پویا و کاملی است که معرف عرفان درون‌دینی است؛ همان عرفان که عصاره و باطن دین است. این نوع عرفان حقیقی ارتباطی ناگسستنی با اسلام ناب دارد و درکنار دین، همراه و هم‌قدم با دستورات دینی به رهایی بشر می‌پردازد. این نوع عرفان متعهد و جامعه‌گرا که از خلوت‌نشینی دوری می‌کند، همان عرفان اصیلی است که درمکتب شیعه پرورش می‌یابد. عرفان مثبت، عقل را در خدمت هدایت عرفانی می‌گیرد و آن را مکمل تجربه باطنی می‌داند (ابن عربی، ۱۳۸۰). به تعبیر علامه «عقل ابزاری کلیدی در فهم تجارب عرفانی است و شریعت چارچوب نهایی مشروعیت آن‌ها محسوب می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۳۹). عقل در عرفان حقیقی، برخلاف دیدگاه عرفان‌های نوظهور که آن را مانعی برای شهود میدانند، نه‌تنها نفی نمیشود بلکه ابزاری برای تمییز بین حق و باطل و تفکیک تجربه اصیل از توهم شناخته میشود (غزالی، ۱۳۸۵: ۲۲۱). عرفا بر این باورند که تجربه عرفانی-هرچند شهودی و درونی است- باید بتواند با اصول عقلانی و معرفتی منطبق شود، نه اینکه همانند صوفیگری(عرفان منفی) عقل را مانع و حجاب در راه نیل به حق بدانند. به تعبیر علامه طباطبایی، «ذوق و کشف، اگرچه حاکی از واقع است، ولی باید تحت نظارت عقل معتبر باشد تا از مکاشفه

به وسوسه نیفتد» (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۴۵). در نتیجه، عرفان مثبت یک نظام جامع و متوازن است که در آن عقل، همچون ناظر باطنی، و شریعت، همچون چارچوب بیرونی، ضامن صحت و سلامت تجربه معنوی‌اند. اما عرفان منفی عزلت‌گرا بر پایه گسست از جامعه و خلسه‌های فردی بنا شده است. از منظر سبک شناسی، این گفتمان به سمت ابهام‌افکنی و شطح‌گرایی حرکت میکند. ابن‌سینا هشدار میدهد که اگر کسی عرفان را برای عرفان بخواهد نه برای معروف، درواقع در پی زینت دادن به ذات خویش است که این امر در زبان به صورت خودمحوری بیانی ظاهر میشود (ابن‌سینا، ۱۳۷۵:نمط۹). کاروان عرفان منفی راهها می‌پیماید، جستجوها میکند و تلاش‌ها راه میاندازد، ولی آخر کار به لذایذی از حال درونی و مقام روانی قناعت میورزد و با تصرفاتی غیرمادی در طبیعت و جملات حیرت‌انگیز ازحرکت بازمی‌ایستد.

ازدیدگاه عرفان مثبت رکود و جمود انسانی، مغضوب و مطرود است. انسانی که میداند وجودش وابسته به خدایی است که او خود هرلحظه درکاریست، نمیتواند حتی یک لحظه هم از تأثیروتأثر با جهان هستی کناره بگیرد. عارف واقعی خدا و رضایت او را ملاک قرار می‌دهد و برمدار شریعت حرکت میکند. الگوی او انسان کامل است که همانا پیامبر و معصومین باشند. لذا خدامحوری و ولایت‌مداری بجای پیرمحوری اصل اساسی دیدگاه اوست. او برخلاف بزرگان عرفانهای منفی، گریزان از شهوت و شهرت بوده و دراین مسیر بدنبال ثروت و قدرت نمیگردد. ابن سینا دراین ارتباط چنین اشاره‌ای دارد؛ «من أثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی و من وجد العرفان کانه لایجده بل یجدالمعروف به فقد خاض لجۀ الوصول: هرکس عرفان را برای خود عرفان بخواهد، او زینتی برای ذات خود خواسته است، و اگرکسی عرفان را دریابد بطوریکه توجهی بخود آن حالت عرفانی نداشته باشد بلکه خود معروف-خداوند سبحان-را دریافت نماید، در دریای وصول غوطه‌ور شده است» (ابن سینا، ۱۳۷۵ :نمط۹).

تحلیل تطبیقی و سبک‌شناختی گفتمان جریانهای انحرافی و صوفیگری

در این بخش، مشابهت های انحرافی گفتمان صوفیگری و عرفانهای کاذب مورد بررسی قرار میگیرد. این دو جریان علیرغم تفاوتهای تاریخی، در بهره‌گیری از شگردهای زبانی برای مشروعیت‌بخشی به گزاره‌های خود، همگرایی چشمگیری دارند. این مشابهت‌های بنیادین را در ۶محور مورد ارزیابی و تحلیل قرار میدهیم:

جایگزینی من برتر به جای مرکزیت وحیانی: یکی از بارزترین الگوهای سبک‌شناسی در گفتمان‌های انحرافی، جابه‌جایی واژگانی از خدامحوری به خودمحوری و پیرمحوری است. شعار «خدا را در درون خود بجویید» درواقع یک استراتژی جابجایی محوریت است که در آن تجربه‌گرایی شخصی جایگزین تعبدگرایی وحیانی میشود (فراهانی، ۱۳۹۷: ۵۶). در بررسی تطبیقی گفتمان عرفانهای کاذب و صوفیگری، مشاهده میشود که هردو جریان در تلاشند با ایجاد یک گسست زبانی و اعتقادی از دین رسمی، بستری برای مشروعیت‌بخشی به ادعاهای خود فراهم کنند. در این سبک، واژۀ خود از معنای فطری (نفس ملهمه) تهی شده و به معنای ندای درون بدون ضابطه شریعت بازتعریف میشود. در حالیکه در عرفان اصیل، مرجعیت با کتاب و سنت است در سبک عرفان‌های کاذب، واژه تجربه شخصی جایگزین تعبّد میگردد. این تغییر سبک، منجر به شکل‌گیری یک دین فردی میشود که در آن کلام مرشد هم‌تراز یا برتر از وحی قلمداد میگردد و نیز یکی از لایه‌های اصلی سبک‌شناسی در این متون، تقابل با زبان فقه است. این جریان‌ها در برجسته‌سازی تقابل، شریعت را به عنوان یک ساختار کهنه و حجاب بیانی معرفی می‌کنند. درنتیجه، اعضای این فرقه‌ها با استفاده از سبک رهایی از تکالیف، نوعی اباحیگری را در قالب واژگان مقدسی چون آزادی معنوی صورت‌بندی میکنند. این الگو در صوفی‌گری سنتی نیز به صورت مشابه، اما با شدتی متفاوت، مشاهده

میشود؛ جایی که تجارب ذوقی و باطنی، به تدریج بر فقه و کلام ارجحیت یافتند و در نهایت منجر به شکل‌گیری هویت‌های عرفانی مستقل از دین شدند (کربن، ۱۳۸۶ :۱۷۲). حامیان عرفانهای کاذب رابطه انسان باخدا را به یک رابطه قلبی تقلیل میدهند و این باعث شده است عده‌ای به این سمت کشانده شوند. «افرادی که رابطه انسان باخدا را به یک رابطه صرفا قلبی تقلیل می‌دهند معتقدند همین که بپذیریم خدایی وجود دارد و اسلام را بصورت قلبی بپذیریم، کفایت میکند. عرفانهای نوپدید جذابیتهایی نیز با خود همراه دارند و محدودیتها و موازینی که در دین اسلام وجود دارد را حذف میکنند. بعنوان مثال روابط جنسی را بسیار راحت و به شکل‌های مختلفی تعبیر و تفسیر میکنند و گرایشهای شدیدی به مولفه‌های شریعت گریز و عقل‌گریز دارند لذا راه رفع تکلیف را برای افرادیکه به هردلیل محدودیت‌ها و قیدوبندهای عقلانی و صحیح دین اسلام را نمی‌پذیرند هموار میکند. این درحالی است که معتقدیم عرفان اصیل، عرفانی است که با فطرت و عقل و دین هماهنگی داشته باشد»(حسین‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۱) در هردو گفتمان ندای درون بعنوان منبع جایگزین هدایت معرفی میشود تا بدین ترتیب هرگونه نظارت بیرونی(شریعت) بر رفتار فرد حذف گردد. اکثر اینگونه فرقه‌ها خود را به هیچ دین و آیینی منتسب نمیکنند و از قید هرگونه آیین و آداب دینی خود را رهانیده و این را اوج آزادی میدانند. از نظر صوفیان سنتی، حفظ ظواهر احکام و رعایت قواعد شرعی شرط لازم برای کسب تجربیات عرفانی است با این حال «تأکید زیاد بر تجربه‌های باطنی و کشفهای معنوی گاهی باعث شده است که در عمل، برخی از صوفیان از حدود ظاهری شریعت عدول کنند یا به تعبیر فقها، به نوآوریهایی دست زنند که در نگاه سنت فقهی قابل پذیرش نیست. برخی رسوم و آیینها مانند سماع، استفاده از موسیقی و برخی اذکار خاص، مورد اعتراض بسیاری از فقها بوده است» (همایی، ۱۳۷۵ :۱۵).

سبک بیانی خودمحور در الگوی قطب‌گرایی: در سبک‌شناسی گفتمان، رابطه مراد و مرید از طریق سطح نحو دستوری جملات تحلیل میشود. بدین صورت که در هر دو جریان، غلبه با جملات امری و خطابی است که از سوی قطب صادر میشود. این سبک، مانع از شکل‌گیری پرسشگری عقلانی در مرید میگردد. آنها در این گفتمان با تقدیس زبانی، زبان قطب را به جای نبی مینشانند (مهدوی‌راد ،۱۳۹۵ :۱۳) مطهری معتقد است که تقدیس شخص مرشد در تصوف متأخر، بستری برای خرافه‌گرایی فراهم آورده که امروزه در سبک بیانی رهبران عرفانهای نوظهور نظیر اشو به وضوح دیده میشود. «بسیاری از عرفانهای کاذب، با تأکید بر خودمحوری، تلاش میکنند انسان را مرکز عالم معنا معرفی کرده و حتی مفاهیم الهی را درونی‌سازی کنند. این امر منجر به حذف خدای متعال و تضعیف مفاهیم کلیدی چون عبودیت، فقر وجودی و بندگی میشود» (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۹). دراین نوع عرفان، شخص "قطب" به جای "نبی" قرار میگیرد و به ترویج اعتقادات منحرف و خرافی خود میپردازد. «گروهی که همان عارفان کاذب هستند از این موضوع حداکثر سوء استفاده را میکنند و پیروان را به تبعیت بی قیدوشرط از خود دعوت کرده و ازاین طریق از آنها سوء استفاده‌های فراوان حتی سوء استفاده‌های جنسی میکنند. صوفیان نیز که خودرا درمسیر عرفان می‌پندارند افرادی را به نام قطب، پیر و مرشد برای راهنمایی یابه تعبیر خودشان، دستگیری درطی این مسیر لازم میدانند و پیروان خود را ملزم به تبعیت از او میکنند. درواقع موجودیت آنها در گرو همین امر است وگرنه رابطه پیروان با آنها قطع خواهد شد».(مکارم شیرازی، ۳-۴) این رابطه مراد و مرید در بسیاری موارد به نوعی تقدیس شخص مرشد انجامیده و بستری برای استبداد روحانی و خرافه‌گرایی فراهم آورده است به‌ویژه هنگامی که مقام قطب یا انسان کامل به شیخ نسبت داده میشود بی آنکه سنجش عقلانی یا معیارهای شرعی در ارزیابی شخصیت وی دخیل باشند (مهدوی‌راد، ۱۳۹۵).

ابهام‌آفرینی و خرافه‌پردازی: وقتی که با بکارگیری ابهام، عقلانیت از گفتمان حذف شود خرافه جایگزین آن میگردد. در عرفانهای نوظهور، یکی از شاخص‌ترین ویژگیها، انکار یا بی‌توجهی کامل به شریعت به عنوان ضابطه اصلی دین و معنویت است. «این جریانها غالباً چارچوبهای شرعی را مانعی بر سر راه آزادی معنوی و خودکشفی میدانند و بر همین اساس، شریعت در پایین‌ترین سطح اهمیت قرار میگیرد یا به کلی کنار گذاشته میشود. تضعیف باورهای دینی و جایگزینی معنویت تجربی به جای وحی و شریعت، موجب تزلزل باورهای دینی و گسست از منابع اصیل معرفت میشود»(محلاتی، ۱۳۹۰: ۳۹) در سبک‌شناسی این متون استفاده از شطحیات در صوفیه و واژگان علمی‌نما، مانند انرژی‌درمانی، کوانتوم، حلقه و کیهان در عرفانهای کاذب برای ایجاد حس قداست برای مفاهیم بی‌بنیان، کارکردی یکسان دارند. ساخت مقدسات جعلی از طریق خرافه‌پردازی یکی از الگوهای مشترک در سبک و سیاق هر دو جریان، جایگزینی تعالیم الهی با بدعت‌های ساختگی است. در عرفانهای کاذب نیز خرافه‌پردازی به منزله یک استراتژی مشروعیت‌بخشی به کار میرود. در اینجا خرافات نه به عنوان باورهای ساده بلکه به منزله اصول مقدس و پالوده معرفی میشوند. یکی ازمهمترین محورهای عرفان اسلامی یا به تعبیر دیگر «معیار شناخت آن از عرفانهای کاذب، توجه به عقل و عقلانیت است. عرفانهای کاذب برای توجیه عقاید و اعمال غیرمنطقی خود ارزش عقل را زیرسؤال می‌برند تا بتوانند بدون برخورد بامانع، مسیرهای خرافی و غیرعاقلانه و حتی سخنان کفرآلود را به خورد پیروان خود بدهند» (مکارم شیرازی:۱) آنجا که عقل را کنار گذاشته و از مسیر حقیقی دینداری منحرف شویم قطعا امور خرافی و بدعتها جایگزین تعالیم الهی میشوند. تحلیل سبک‌شناسانه این گفتمان نشان میدهد که پذیرش بی چون‌وچرای خرافات، معیار صعود در مراتب روحانی تعریف میشود؛ به گونه‌ای که هر تردید یا پرسش عقلانی، بی‌احترامی یا نزول از مرتبه نورانی بازنمایی میگردد. درواقع در اینجا خرافه، ابزاری برای تخریب عقلانیت و جایگزینی آن با تسلیم مطلق است. در عرفانهای نوظهور نیز هرآنچه تحت عنوان آموزه‌ها و آداب خاص فرقه مطرح میکنند باید بعنوان یک اصل مقدس و پالوده توسط مخاطبان پذیرفته شود. همچنین بزرگ یا قطب اینگونه القا میکند که هرگونه عدم پذیرش و یا تردید در آن آداب به منزله بی‌احترامی، خروج از دایره تقدس و حتی نزول از مرتبه‌ای خاص میباشد یعنی نور و روحانیت از فرد گرفته میشود!

تساهل شریعت‌زدا و عرفان عقل‌گریز: با بکارگیری زبان اقناع برای جذب مخاطبان راحت‌طلب، سبک بیانی این جریانها بر پایه تسامح افراطی استوار است. آنها با مذمت عقل کلی و توصیف آن به عنوان حجاب اکبر، راه را برای پذیرش هرگونه گزارهٔ متناقض هموار میکنند. از منظر سبک‌شناسی، شریعت قواعد دستوری و طریقت روش کاربردی عرفان است. هرگونه تلاش برای جدا کردن این دو، چنانکه در عرفانهای کاذب دیده میشود منجر به ایجاد یک زبان بی‌مبنا میگردد. عرفان اصیل معتقد است که بدون رعایت آداب شریعت، هیچ شهودی اعتبار سبک‌شناسانه ندارد (ابن‌عربی، ۱۳۷۸: ۱۲). در هردو گفتمان، یک الگوی تکرارشونده در تحلیل شریعت دیده میشود: «تقلیل شریعت به یک مرحله ابتدایی». در عرفانهای کاذب، شریعت به عنوان یک اتفاق کهنه یا مانعی بر سر راه آزادی معنوی بازنمایی میشود. در اینجا عدم پایبندی به تکالیف شرعی با واژگان مثبتی چون رهایی و ارتقای روحی بازتعریف میگردد تا انگیزه‌های نفسانی در پوششی معنوی مشروع شوند (خسروانی، ۱۳۹۶ :۹). در صوفیگری انحرافی نیز الگوی مشابهی دیده میشود؛ جاییکه سالک پس از رسیدن به مقام قطب، خود را از خطاب امر و نهی الهی خارج می‌بیند. از این منظر، هردو جریان از دوقطبی سازی استفاده میکنند؛ یعنی شریعت را به مثابه زنجیر در مقابل آزادی و کمال قرار میدهند. این تقابل زبانی باعث میشود مخاطب احساس کند با رهاکردن دین به سطح بالاتری از ایمان صعود کرده است. این جریانها درواقع دچار نوعی تناقض زبانی شده‌اند؛ از سویی دم از خودشناسی

میزنند و از سوی دیگر با انزواگرایی و چله نشینی‌های ساختگی فرد را از مسؤولیتهای اجتماعی و عقلانی تهی میکنند. چنین رویکردی، تفاوت بنیادین عرفان اسلامی با عرفان‌های نوظهور را نشان میدهد که در آن‌ها تجربه فردی همیشه معتبر فرض میشود، حتی اگر با عقل یا اخلاق ناسازگار باشد. ازینرو در فرقه‌های انحرافی به شدت عقل و کارکردهای آنرا مذمت مینمایند تا به سهولت اعمال غیردینی و غیرعقلانی خود را به پیروانشان القا کنند. به تعبیر دیگر با انکار حجیت عقل و کنارزدن آن در ذهن مخاطب، اعمال نادرست خود را توجیه نموده و آموزه‌های خودساخته و کاذب خویش را به خورد مخاطب ناآگاه میدهند. «از سوی دیگر، عقلانیت در این عرفان‌ها به نوعی عقلانیت حدسی، سوبژکتیو و غیرنقادی تبدیل شده است که بیشتر بر احساسات و تجربه‌های شخصی تکیه دارد و فاقد ضوابط منطقی، نقلی و علمی است» (موسوی،۱۳۹۸ :۱۹) وجه اشتراک میان آن‌ها در تأکید بر تجربه‌گرایی بدون نظام معرفتی منسجم، غلبه احساس بر عقل، اطاعت بی‌چون و چرا از رهبر روحانی و استقلال از ساختار دین رسمی است. «صوفیه اگرچه به شریعت وفادار است اما تأکید بر شهود و تجربه مستقیم گاه باعث رویکردهای نمادین و تفسیرهای فراتر از عقلانیت میشود» (کورانی، ۲۰۱۰) اصولاً گروهی از آنان عقل را حجاب اکبر می‌شمرند و معتقدند که در این مسیر تنها عشق باید پیشوای سالک باشد.

جایگزینی مکانهای عبادتی و ابزارهای تربیتی: در رویکردی دیگر و در جریان تطبیق با صوفیگری همانگونه که برخی طریقتهای صوفیه با جایگزینی خانقاه به جای مسجد زبان عبادی را تغییر دادند، عرفانهای کاذب نیز با حذف مناسک شرعی، سبک جدیدی از معنویت بدون تکلیف را ترویج میکنند. تطبیق الگوهای رفتاری و مکانی نشان میدهد که هر دو جریان در پی ایجاد یک حصار گفتمانی هستند. در بحث ابزارهای تربیتی، بکارگیری روش‌های رازورزانه و آیینهای خاص مانند سماع و خلوت‌های بدون ضابطه در صوفیگری یا مدیتیشن‌های هدایت شده در عرفانهای نوپدید، به عنوان ابزاری برای تلطیف روح معرفی میشوند، اما در تحلیل عمیقتر، این روشها ابزارهایی برای هویت‌سازی مستقل از دین و ایجاد وابستگی عاطفی شدید به پیر یا استاد هستند (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۳۴). در صوفیگری انحرافی، تشکیل خانقاهها و ابداع آداب غیردینی منجر به ایجاد یک سبک و سیاق غیردینی شد که هدف آن مقدس‌نمایی صوفیان بود. اینگونه عرفان هرگز با مسایل اجتماعی درگیر نمیشود و ازجماعت گریزان است، به همین سبب در تلاش است تا خود را به گوشه‌ای کشانده، معتکف شود و یا در خانقاه به سماعی عاشقانه از دید خود بپردازد. تصوف، به‌رغم آنکه در بستر جامعه و فرهنگ اسلامی رشد یافته بود، کم‌کم در اصول و آموزه‌های خود از عرفان فاصله گرفت. «این جریان که از قرون دوم و سوم هجری در قالب زهدگرایی و گوشه‌نشینی و انزوا آغاز شد، به‌تدریج با تأثیر از آموزه‌های غیر اسلامی و نگرش‌های شهودی‌گرایانه‌ی فردی، چرخشی از عقلانیت وحیانی به تجربه‌گرایی شبه‌معنوی و شهود بر پایه خلسه‌های فردی پیدا کرد» (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۱۲). در فرقه‌های نوپدید نیز این نوع عزلت‌نشینی و انزوا جزء مناسک ویژه محسوب میشود: حبس‌های طولانی، تنهاماندن به منظور پاکی، جداشدن از خانواده و دوستان و ماندن در مکانهای مخصوص و معین فرقه و...

بازنمایی کرامت به مثابه ابزار سلطه: در هر دو جریان، مفهوم کرامت از یک حقیقت معنوی به یک ابزار اقناعی تبدیل شده است. در حالیکه در عرفان اصیل، معرفت شهودی با تظاهرگریزی و نام و نشان گریزی همراه است در گفتمان عرفانهای کاذب و صوفیگری انحرافی، «کرامت‌گرایی» به محوریت میابد. رهبران این گروهها با تکیه بر فریب و حیله و نمایش اعمال خارق‌العاده سعی میکنند خود را واصل و ممتاز جلوه دهند. این سبک عارف‌نمایی، به جای تمرکز بر معروف بر روی منزلت شخصی گوینده تمرکز دارد. از منظر تحلیل گفتمانی، این کرامتهای ساختگی در واقع نشانگرهای قدرت هستند که مخاطب مسحور را به این باور میرسانند که پیر/قطب، دارای نیروهای

فرازمینی است. این استراتژی باعث میشود رابطه مراد و مرید از یک رابطه آموزگار و شاگرد به رابطه قدیس و پرستنده تغییر یابد و در نتیجه هرگونه فرمان پیر، حتی اگر با شریعت در تضاد باشد، به دلیل اعتبار کرامتی او پذیرفته شود. درواقع کرامت آنها مخاطب مسحور را به این سمت سوق میدهد که رهبرگروه، عارفی واصل است. اما کسانیکه به گوهر راستین عرفان دست یافته باشند اهل تظاهر و بدنبال رسم و عنوان نیستند بلکه در خلوت خود از انس با محبوب خویش غرق لذتند و از بند نام و نشان و شهرت رهیده‌اند. «آنچه در این مسیر مهم است پایه معرفت شهودی فرد به خدای متعال است نه انجام اعمال خارق العاده...، اما بدان سبب که رهبران فرقه‌ها تنها از طریق نشان دادن کرامت و اعمال ویژه میتوانند خود را فردی شایسته و ممتاز جلوه دهند راهی جز نشان دادن اعمالی دروغین با تکیه بر فریب و حیله بعنوان کرامت ندارند تا خود را در ارتباط با عوالم روحانی معرفی نمایند. باید این نکته را متذکرشد که گرچه کارهای خارق‌العاده واقعیت دارند انجام هر خرق عادتی کرامت الهی و نشانه منزلت شخص نزد خدای متعال و عنایت حق تعالی به او نیست. برخی از مدعیان اینگونه عرفانها با ادعای داشتن قدرت شفابخشی یا ارتباط با نیروهای مافوق، به فریب پیروان و بهره‌برداری مالی و حتی جنسی از آنها میپردازند»(رفیعی، ۱۳۹۲: ۹۱)

نتیجه‌گیری:

شریعت و عقلانیت از ستون‌های اصلی ساختار معنوی و فلسفی اسلام هستند که نقش تعیین‌کننده‌ای در اعتبارزدایی از جریانهای عرفانی مختلف داشته‌اند. تحلیل تطبیقی این دو عنصر در سه جریان مهم معنوی یعنی عرفان اصیل اسلامی، صوفیگری و عرفانهای نوظهور، نشان میدهد تفاوتهای بنیادینی در نگرش و عملکرد هریک نسبت به شریعت و عقلانیت وجود دارد که پیامدهای جدی در اصالت، مشروعیت و سلامت معنوی هرکدام داشته است. اگر عرفان درمسیر درست شناخت حق تعالی و معرفت اسما و صفات خداوندی نباشد، حول پیرمحوری و مریدپروری بگردد و از شریعت فاصله بگیرد، درنهایت به ایجاد حلقه‌ها و عرفانهای کاذب و تشکیل فرقه‌های مختلف با عناوین گوناگون منتهی میشود.

یافته‌ها نشان میدهند تصوف آنجا که از مسیر قرآن و سیره و سنت نبوی جدا شد و دستگاه و نظام مخصوص بخود را ترتیب داد از عرفان ناب و اصیل فاصله گرفت، لذا هر اندازه در قوانین ساختگی خود مستحکمتر گام برداشت به همان اندازه منحرف شد. «صوفیگری، گرچه در خاستگاه اولیه خود متأثر از زهد اسلامی بوده است اما در سیر تاریخی خود بویژه در قرون میانه، در برخی طریقتها به سوی باطن‌گرایی افراطی، غلبه شهود بر عقل، مرشد محوری و گاه تعارض با شریعت حرکت کرده است»(مطهری،۱۳۷۰: ۳۵). در مقوله عرفانهای کاذب نیز همین امر صادق است؛ جریانهایی که با بهره‌گیری از نیاز فطری انسان به ارتباط با مبدا هستی و تجربه معنوی، تلاش میکنند مسیرهایی فردگرایانه، لذت‌محور و خارج از دین را جایگزین عرفان اصیل اسلامی نمایند. از این‌رو، برخی از آموزه‌ها و رفتارهای جریان‌های نوظهور به‌ویژه در ساختار روان‌شناختی و الگوهای ارتباطی به صوفیگری سنتی شباهت دارد. ازینرو معرفی نادرست عرفان بستر را برای عرفانهای کاذب و برداشتهای غلط از دین و معرفت و سربرآوردن فرقه‌های انحرافی فراهم میکند. مقاله بر این استوار است که جدایی معنویت و طریقت از شریعت هرگز به حقیقت منتهی نمیشود. جدایی طریقت از شریعت همان امری است که ردپای آنرا میتوان در تفکرات لیبرال دموکراسی غربی و مکتبهای غیرالهی نیز دید. این مقوله بشر راحت‌طلب را به سمت خودمحوری و قطب‌محوری میکشاند تا ازتعالیم اصیل و فطری ادیان الهی دورشده و مشغول اموری پست و شیطانی گردد. به دیگر سخن او خود حجاب

راه مرید میشود و سالک گویی درمسیر امیال و رضایت استادش گام برمیدارد و از مسیر نورانی و الهی عرفان ناب به تمامی منحرف میشود و هرچه در انجام آموزه‌های استاد خود پیش میرود به همان میزان از راه درست دور میشود و به پرتگاه ضلالت و هلاکت نزدیک...

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه تبریز استخراج شده است. آقای دکتر احمد فرشبافیان راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم پریسا کریم‌پور به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. در نهایت محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر دو پژوهشگر است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان برخود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشگاه تبریز اعلام نماید.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این مقاله در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی هر چهار نویسنده است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیهٔ قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلّف و تقلّبی برای تهیهٔ آن، صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهدهٔ نویسنده مسئول است و ایشان مسئولت کلیهٔ موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

The Holy Qur'an.

Ansarian, Hossein. (1368/1989). Islamic Mysticism, Vol. 1. Qom: Dar al-Irfan Publications.

Ibn Sina (Avicenna). (1375/1996). Al-Isharat wa al-Tanbihat, with the commentary of Khwaja Nasir al-Din al-Tusi; Sharh al-Sharh by Allama Qutb

al-Din Mohammad ibn Mohammad Abi Jafar al-Razi. Qom: Al-Balagha Publications.

Ibn Arabi, Muhyiddin. (1378/1999). Risalat al-Istilahat al-Sufiyya (Treatise on Sufi Terminology). Qom: Bidar Publications.

Babazadeh, Hossein. (1390/2011). "Pseudo-Mysticisms: From Claims of Miraculous Powers to Sorcery." Gerdab Magazine, Tir (July).

Palmer, Richard. (1387/2008). Hermeneutics: The Theory of Interpretation in Philosophy and Literature. Translated by Saeed Jahangiri. Tehran: Markaz Publications.

Jafari, Mohammad Taqi. (1371/1992). "Mysticism in the Human Being's Fourfold Relationship." Hozur Magazine, Nos. 5 & 6.

Hosseinzadeh, Hamid. (1396/2017). Sharia-Evasion (Antinomianism) of Pseudo-Mysticisms. Baqir al-Ulum Research Institute.

Hosseinzadeh, Mohammad Baqer. (1397/2018). A Study of Emerging Mystical Movements in Contemporary Iran. Qom: Cultural Institute for Strategic Studies of Islamic Sciences.

Khosravani, Abbas. (1396/2017). Pseudo-Mysticism: The Spiritual Mirage of Youth's Needs. Baqir al-Ulum Research Institute, Pajouheh.

Dehkhoda, Ali Akbar. (1361/1982). Loghatnameh (Dictionary). Tehran: University of Tehran.

Zarrinkub, Abdulhossein. (1385/2006). Serr-e Ney: Critique and Commentary on the Masnavi. Tehran: Amir Kabir.

Sajjadi, Jafar. (1375/1996). Dictionary of Mystical Terms. Tehran: Soroush.

Suhrawardi, Shahab al-Din Omar. (1996/1364). Awarif al-Ma'arif. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi; translated by Abd al-Mu'min Isfahani. Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Shafiei Kadkani, Mohammad Reza. (1386/2007). The Language of Poetry in Sufi Prose. Tehran: Sokhan Publications.

Tabatabai, Seyyed Mohammad Hossein. (1370/1991). Rasa'il Tawhidiyya (Monotheistic Treatises). Qom: Islamic Publications.

Ghazali, Mohammad. (1385/2006). Ihya' Ulum al-Din (The Revival of the Religious Sciences; Persian translation, new edition). Tehran: Ma'rifat Publications.

Farahani, Abbas. (1397/2018). Pseudo-Mysticisms and the Diminishing Role of Religion in Life. Baqir al-Ulum Research Institute, Pajouheh Encyclopedia.

Fanaei Eshkevari, Mohammad. (1390/2011). "The Relation between Mysticism and Religion." Contemporary Wisdom, Institute for Humanities and Cultural Studies, Year 2, No. 2.

Corbin, Henry. (1386/2007). History of Islamic Philosophy. Translated by Asghar Halabi. Tehran: Soroush Publications.

Mesbah Yazdi, Mohammad Taqi. (1390/2011). In the Alleys of the Sun (An Essay on Islamic Mysticism). Imam Khomeini Educational Institute.

Motahhari, Morteza. (1370/1991). A Critique of Sufism. Tehran: Dayereh Publications.

Motahhari, Morteza. (1381/2002). Man and Faith. Tehran: Sadra Publications.

Motahhari, Morteza. (1385/2006). General Outline of Islamic Sciences (Theology – Mysticism – Practical Philosophy), Vol. 2. Sadra Publications.

Mousavi, Reza. (1398/2019). Rationality and Experience in New Spiritualities. Mashhad: Ferdowsi University Press.

Mahdavirad, Mohammad Ali. (1395/2016). "A Critique of Irrational Structures in Late Sufism." Journal of Islamic Mysticism, 12(3), 45–74.

Homaei, Jalal al-Din. (1375/1996). Commentary on Qaysari's Introduction to Fusus al-Hikam. Tehran: University of Tehran.

فهرست منابع فارسی

قرآن کریم.
انصاریان،حسین.(۱۳۶۸) عرفان اسلامی، ج۱، قم: نشر دارالعرفان.
ابن سینا.(۱۳۷۵) الاشارات و التنبیهات، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، شرح الشرح:العلامه قطب‌الدین محمدبن‌محمد أبی جعفرالرازی، قم: نشرالبلاغه.
ابن عربی،محی الدین.(۱۳۷۸) رساله اصطلاحات الصوفیهٔ، قم:انتشارات بیدار.
بابازاده،حسین.(۱۳۹۰) عرفانهای کاذب؛از ادعای کرامت تاجادوگری، مجله گرداب، تیرماه.
پالمر، ریچارد.(۱۳۸۷) هرمنوتیک: نظریه تفسیر در فلسفه و ادبیات. ترجمه سعید جهانگیری. تهران: نشر مرکز.
جعفری،محمدتقی.(۱۳۷۱) عرفان در ارتباط چهارگانه انسان، مجله حضور، شماره ۵و۶.
حسین زاده، حمید.(۱۳۹۶) شریعت‌گریزی عرفانهای کاذب، پژوهشکده باقرالعلوم.
حسین‌زاده، محمدباقر.(۱۳۹۷) جریان‌شناسی عرفانهای نوظهور در ایران معاصر. قم: موسسه فرهنگی مطالعات راهبردی علوم اسلامی.
خسروانی،عباس.(۱۳۹۶) عرفان کاذب سراب معنوی نیازجوان، پژوهشکده باقرالعلوم،پژوهه.
دهخدا،علی اکبر.(۱۳۶۱) لغتنامه، تهران:دانشگاه تهران.
زرین‌کوب، عبدالحسین.(۱۳۸۵) سرّ نی: نقد و شرح مثنوی. تهران: امیرکبیر.
سجادی، جعفر.(۱۳۷۵) فرهنگ اصطلاحات عرفانی. تهران: سروش.
سهروردی، شهاب‌الدین عمر.(۱۳۶۴/۱۹۹۶) عوارف المعارف، بیروت: دارالکتاب العربی، ترجمه عبد المؤمن اصفهانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
شفیعی کدکنی، محمدرضا.(۱۳۸۶) زبان شعر در نثر صوفیه. تهران: انتشارات سخن.
طباطبایی، سیدمحمدحسین.(۱۳۷۰) رسائل توحیدی. قم: نشر اسلامی.
غزالی، محمد.(۱۳۸۵) احیاء علوم‌الدین(ترجمه فارسی، ویراست جدید). تهران: نشر معرفت.
فراهانی،عباس.(۱۳۹۷) عرفانهای کاذب وکاهش نقش دین درزندگی، پژوهشکده باقرالعلوم، دانشنامه پژوهه.
فنایی اشکوری،محمد.(۱۳۹۰) نسبت عرفان و دین، حکمت معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال۲، شماره۲.
کربن، هانری.(۱۳۸۶) تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه اصغر حلبی. تهران: انتشارات سروش.
مصباح یزدی،محمدتقی.(۱۳۹۰) درکوچه‌های آفتاب،(جستاری درعرفان اسلامی)، موسسه آموزشی امام خمینی.
مطهری، مرتضی.(۱۳۷۰) نقد تصوف. تهران: نشر دایره.
مطهری، مرتضی.(۱۳۸۱) انسان و ایمان، تهران: انتشارات صدرا.
مطهری، مرتضی.(۱۳۸۵) کلیات علوم اسلامی(کلام-عرفان-حکمت عملی)، ج۲، انتشارات صدرا.
موسوی، رضا.(۱۳۹۸) عقلانیت و تجربه در معنویت‌های نوین. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

مهدوی‌راد، محمدعلی.(۱۳۹۵) «نقد ساختارهای غیرعقلانی در تصوف متأخر»، پژوهشنامه عرفان اسلامی، ۱۲ (۳)۴۵-۷۴.

همایی، جلال‌الدین.(۱۳۷۵) شرح مقدمه قیصری بر فصوص‌الحکم. تهران: دانشگاه تهران.

معرفی نویسندگان

احمد فرشبافیان: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.
(Email: *farshbafian@tabrizu.ac.ir* :نویسنده مسئول)
(ORCID: 0000-0003-4884-2517)

پریسا کریم‌پور: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.
(Email: *P.Karimpour.64@gmail.com*)
(ORCID: 0009-0007-0553-8028)

COPYRIGHTS
©2021 The author(s). This is an poen access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Ahmad Farshbafian: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.
(Email: *farshbafian@tabrizu.ac.ir* : Responsible author)
(ORCID: 0000-0003-4884-2517)

Parisa Karimpour: PhD student, Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.
(Email: *P.Karimpour.64@gmail.com*)
(ORCID: 0009-0007-0553-8028)